

یادداشت‌های یک کتابدار (۵)

یزدان منصوریان

۱. از میان راههای فرار از ملال

بخارا

سال شانزدهم

شماره ۱۰۱

مرداد - شهریور ۱۳۹۳

صفحه ۳۸۶-۳۷۲

مجله «اندیشه پویا» در شانزدهمین شماره‌اش پرونده ویژه‌ای دارد با عنوان «تجربه ملال در زندگی روزمره». در این دفتر تعدادی از نویسندگان فنون خود را برای رستن از بند ملال - که از قضا بسیار هم فراگیر است - ترسیم کرده‌اند. محمد صالح‌علاء معتقد است ملال مسری است و همه جا پرسه می‌زند. به پیشنهاد او برای درمانش بهتر است هر چه را می‌بینیم تصور کنیم نخستین بار است که با آن مواجه شده‌ایم. در نتیجه شگفتی حاصل از این کشف‌های پی‌درپی جای ملال را خواهد گرفت. سیامک گلشیری از تجربه خود می‌گوید که چگونه پناه بردن به دنیای خیال می‌تواند کسالت را از زندگی بزاید. مثل گوستاو فلوربر که تحمل رنج هستی را با غرقه شدن در دنیای ادبیات میسر می‌داند. غرق شدنی که با «عیشی مدام» همراه است. خواندن و نوشتن آثار ادبی هر یک شیوه‌ای از پناه بردن به دنیای ادبیات است. خواننده و نویسنده هر دو از واقعیت‌های تلخ دنیای پیرامون خود دوری می‌کنند و پا به دنیایی تازه می‌گذارند، که رنج کمتری برایشان دارد. بویژه نویسنده که می‌تواند فضای دلخواهش را خلق کند. بر همین اساس، بلقیس سلیمانی به معجزه نوشتن و خلق روایت‌ها باور دارد و از تجربه نوشتن رمان می‌گوید، که چگونه در آن کابوس‌ها در واژه‌ها ناپدید می‌شوند. پرویز دوائی نیز به نقل از ری برادبری در مقدمه کتاب «ذن در هنر نویسندگی» می‌نویسد: «یک علت نویسنده شدن آن بود که از نومییدی و تلخی و اندوه دنیای واقعی به درون امیدوی بگریزم که با تخیل می‌توانستم بیافرینم».

به نظرم اغلب این فنون در یک اصل مشترکند. به این معنا که در همه آنها تاکید ویژه بر قدرت دیدن، توصیف کردن و توجه به جزئیات وجود دارد. توجهی که بازتاب خود را در آثار ادبی نشان می‌دهد. آلن دو باتن^۱ با نگارش کتاب «پروست چگونه می‌تواند زندگی شما را دگرگون کند»^۲ نیز - بدون ادعای تجویز نسخه‌ای برای ستیز با ملال - با مرور مضامین رمان «در جستجوی زمان از دست رفته» کارکردهای مفید این اثر را در زندگی نشان می‌دهد و کم و بیش به همین نتیجه می‌رسد. این کتاب ۹ فصل دارد و نویسنده در هر فصل به پرسشی پاسخ می‌دهد: امروز چگونه زندگی را دوست نداریم؛ چگونه برای خودمان بخوانیم؛ چگونه وقت بگذرانیم؛ چگونه با موفقیت رنج ببریم؛ چگونه احساسات خود را بیان کنیم؛ چگونه دوست خوبی باشیم؛ چگونه چشمان خود را باز کنیم؛ چگونه به هنگام عاشقی شاد باشیم و چگونه کتابها را زمین بگذاریم.

^۱ Alain de Botton

^۲ دو باتن، آلن (۱۳۸۳) پروست چگونه می‌تواند زندگی شما را دگرگون کند، ترجمه گلی امامی. تهران: انتشارات نیلوفر.

در فصل هفتم پروست برای رهایی مرد جوانی که از کسالت رنج می‌برد، به او توصیه می‌کند به موزه لوور برود. اما بجای بازدید از تابلوهای باشکوه، به تماشای آثار «ژان باتیست شاردن^۳» بنشیند. نقاش فرانسوی قرن هیجدهم که موضوع آثارش بیشتر طبیعت بی‌جان و زندگی روزمره مردم است. گلدان‌های گل، ظرفهای میوه، قوری قهوه، لوازم آشپزخانه و آدمهایی که مشغول مطالعه، آشپزی یا نوشیدن چای هستند، مضامین اصلی تابلوهای اوست. اما همین مناظر به ظاهر عامیانه، بیانگر نگاه تیزبین شاردن به زندگیست. نگاهی که به ما کمک می‌کند وراى تصاویر تکراری روزمره - که همچون غباری بر چشم نشسته - زیبایی زندگی را ببینیم و از اندوه روزمرگی رهایی یابیم. به این ترتیب دنیایی که در اطراف ما رنگ باخته، دوباره جان می‌گیرد و برایمان شوری از زندگی به ارمغان خواهد آورد. پس باید دوباره دید و دوباره شنید. مهارت در بازیابی و بازاندیشی ابزاری اساسی در این زمینه است.

بخارا

سال شانزدهم

شماره ۱۰۱

مرداد - شهریور ۱۳۹۳

صفحه ۳۷۲-۳۸۶

۲. نیاز به رنج تنهایی: مروری بر کتاب رویای نوشتن

همیشه مشتاق خواندن مصاحبه‌های ادبی بوده‌ام. حال اگر مجموعه‌ای از آنها در کتابی مستقل منتشر شود، قطعاً مشتری‌اش هستم. اخیراً در «شهر کتاب» اثری دیدم که این مشخصات را داشت. «رویای نوشتن^۴» با ترجمه مژده دقیقی که جهان کتاب منتشر کرده است. معمولاً ما کتابدارها وقتی با کتاب تازه‌ای مواجه می‌شویم آن را بر اساس معیارهایی نظیر کارنامه پدیدآور، مترجم و ناشر ارزیابی می‌کنیم. امتیاز این اثر در همان نگاه نخست بالا بود. مجموعه مصاحبه‌هایی برگزیده از مجله معتبری مثل «پاریس ریو» با ترجمه خانم مژده دقیقی که کارنامه‌ای پر بار در ترجمه دارد. گفتگوها هم با نویسندگان بزرگی بود که نشستن پای صحبت هر یک می‌توانست بسیار جذاب باشد: گابریل گارسیا مارکز، وودی آلن، ژوزه ساراماگو، پل آستر، اورهان پاموک، کازئو ایشی گورو و چند نفر دیگر. در میان اسامی مشهور، نویسندگانی هم بودند که خیلی نمی‌شناختم و بعد از خواندن کتاب فهمیدم هر یک از نواغ عرصه نویسندگی هستند، مثل اسماعیل کاداره؛ که ظهور او از آلبانی دوران استبداد کمونیستی مجامع ادبی دنیا را در شگفتی فرو برده بود. آنقدر عرصه نشر گسترده است که هیچ بعید نیست پس از سالها چرخیدن در میان قفسه‌های کتاب، اسم برخی از نویسندگان را که شهرت جهانی دارند، نشنیده باشی. خواندن کتابهایی مثل «رویای نوشتن» فرصتی برای آشنایی با آنان است.

نمی‌دانم چرا خواندن این اثر را با مصاحبه «اورهان پاموک» شروع کردم. شاید به این دلیل که همزمان بود با مطالعات اخیرم درباره ملال و این گفتگو با عنوان «نیاز به رنج تنهایی» با همین موضوع

³ Jean-Baptiste Chardin

⁴ رویای نوشتن: نویسندگان معاصر از نوشتن می‌گویند (۱۳۸۰)، ترجمه مژده دقیقی. تهران: جهان کتاب

(چاپ چهارم، ۱۳۹۱)

مرتبط بود. کنجکاو بودم بدانم برنده جایزه نوبل تجربه خود را از نوشتن چگونه تبیین می کند. او می گوید وقتی در سفر است و تنها پشت میز نشسته، بعد از مدتی افسرده می شود. اما زمانی در اتاق کارش تنهاست و به نوشتن مشغول خوشحال است. البته تعهد به تنها بودن را بیشتر از آنکه تعهد نسبت به هنر یا حرفه اش بداند فقط عاشقانه دوست دارد. ضمن آنکه همیشه معتقد بوده کاری که امروز انجام می دهد روزی چاپ می شود و به این وسیله می تواند خیالپردازی خود را توجیه کند. پاموک می گوید: «من احتیاج دارم ساعتها با مقداری کاغذ خوب و یک قلم خودنویس پشت میز بشینم، مثل بعضی ها که برای حفظ سلامتی شان به قرص احتیاج دارند».

بخارا

سال شانزدهم

شماره ۱۰۱

مرداد - شهریور ۱۳۹۳

صفحه ۳۸۶-۳۷۲

بعد از گفتگوی پاموک به سراغ مصاحبه «پل استر» می روم که اخیراً رمانی از او با عنوان «کشور آخرین ها»^۵ امانت گرفته ام که بخوانم. اتفاقاً تجربه مشابهی درباره نقش تنهایی در نوشتن دارد، اما بعد از مدتی رویکرد تازه ای انتخاب می کند: «من در دوران بزرگسالی، بیشتر عمرم را تک و تنها در اتاقی نشسته ام و کتاب نوشته ام. در این اتاق کاملاً راضی ام، ولی در اواسط دهه نود که درگیر کار سینما شدم، لذتهای کار کردن با آدم های دیگر را دوباره کشف کردم. ... دوست داشتم عضوی از یک گروه کوچک باشم، گروهی که هدف داشته باشد و همه اعضا آن به تحقق هدف مشترکی کمک کنند» (ص. ۲۴۲). استر بر این باور است که رمان هرگز نمی میرد. زیرا رمان تنها جایی در این دنیا است که در آن دو نفر غریبه - نویسنده و خواننده - می توانند در نهایت صمیمیت یکدیگر را ملاقات کنند. آنان کتاب را با هم می سازند و این از هیچ هنر دیگری ساخته نیست. (ص. ۲۵۳).

وودی آلن در «هنر طنز و وسوسه نوشتن» می گوید که دوست دارد در خانه تنها بماند و ایده هایش را، که گاه به دلیل تعدد و تنوع او را مشوش می کنند، بنویسد. نوشتن برای او لذت بخش، وسوسه انگیز و شفاف بخش است. زیرا به کمک آن می تواند هر زمان که می خواهد از دنیای واقعی بگریزد و دنیایی تازه برای خویش خلق کند. او چنین فرصتی را هیجان انگیز می داند. (ص. ۸۲)

۳. کتابی که در کتابخانه نوشته شد

ما کتابدارها هنگام مطالعه معمولاً به هر آنچه به موضوع کتاب و کتابخانه مربوط باشد، توجهی ویژه داریم. کفایت در رمانی یا روایتی نویسنده به خاطره مراجعه به کتابخانه یا گفتگویی با کتابداران اشاره کند تا کنجکاو شویم چه تجربه ای از محل کار ما داشته است. زیرا کتابخانه ها هر جا که باشند - با همه تفاوت هایی که در اندازه مجموعه، ساختمان و امکانات دارند - بیش از آنکه با هم متفاوت باشند به هم شبیه اند. در نتیجه همه کتابخانه های دنیا برای کتابداران به نوعی یکسانند. نهادی اجتماعی هستند که با هدف ارائه خدمات فرهنگی و علمی بنیاد نهاده شده و کارشان اشاعه آگاهی و دانش

^۵ استر، پل (۱۳۸۸) کشور آخرین ها، ترجمه خجسته کیهان. تهران: نشر افق.

است. ضمن آنکه محیطی برای تعاملات اجتماعی فراهم می‌کنند. اخیراً کتاب «درخت ارغوان»^۶ اثر استاد پرویز دوائی را می‌خواندم که مجموعه‌ای از نامه‌های ایشان در حدود چهار دهه اقامت در پراگ است؛ و به قول خودشان در نهایت به یک «خودنامه‌نویسی» تبدیل شده است. بخشی از این اثر در یکی از کتابخانه‌های عمومی پراگ نوشته شده است. بنابراین، شرحی که نویسنده از این مکان آورده برایم خواندنی بود. توصیفی که یادآور خدمات به ظاهر ساده ولی موثر کتابخانه‌های عمومی دنیاست که با قلم نویسنده‌ای مثل ایشان روایتی شنیدنی است.

بخارا

سال شانزدهم

شماره ۱۰۱

مرداد - شهریور ۱۳۹۳

صفحه ۳۸۶-۳۷۲

نخست آنکه آسایش و آزادی کاربران از بودن در این مکان و پذیرا بودن محیط اولین مفهوم مورد اشاره است: «به هر جهت جای خوبی است، بزنم به تخته. خدای خیر دهاد آنکه این عمارت کرد. برای آدمی که در خانه جای همچه مساعدی برای نشستن و نوشتن ندارد، جای خوبی است و نسبتاً ارزان است برای یک پاتوق وسط شهر. کسی گاه دود نمی‌کند! مشتری‌ها هم از جنس کسانی هستند که می‌آیند چند ساعتی بنشینند و گپی بزنند و یا چیزی بخوانند و یا گاهی درس خصوصی بدهند ... ما هم چون که آدمیزاد در خانه حوصله‌اش سر می‌رود (و یا به قول افغان‌ها دق می‌شود) می‌آیم اینجا که آدم هم تنها هست و هم نیست و این زمزمه اطراف خوب است». (صفحه ۹۵) همه مفاهیم و مولفه‌هایی که ایشان در این چند جمله اشاره می‌کند بازتابی از آموزه‌هایی است که در حرفه کتابداری و اطلاع‌رسانی بر آن‌ها تاکید می‌شود. تاکید می‌کند کتابخانه را به فضایی دلپذیر برای عموم مردم تبدیل سازد. فضایی که در آن احساس آزادی و امنیت کنند و اوقات خود را به نحوی شایسته به سر برند. در بخش دیگری نویسنده به وضعیت کتابخانه‌های عمومی پراگ اشاره می‌کند و می‌نویسد: «شهر پراگ ۴۳ تا کتابخانه دارد که برای یک میلیون و صد هزار نفوس این شهر و ۱۳ ناحیه‌اش هیچ بد نیست. بد نیست که خیلی هم خوب است. حسن این کتابخانه‌ها این است که ردیف ردیف قفسه‌های کتاب دم دست هست که خودت می‌توانی بگردی و سوا کنی ... کتاب‌ها و مجله‌های فراوان به زبان اینجا و چند تا زبان عمده خارجی هست و بعد بخش کتاب و مجله‌های بچه‌ها، قسمت کتاب و مجله‌های سینمایی - تئاتری و بخش موسیقی که هم CD و کتاب‌های موسیقی قرض می‌دهند و هم یک پیانو آن گوشه هست که گوشه‌اش را می‌گذاری و می‌نشینی پشت‌اش و تمرین می‌کنی. این زیر هم که بین طبقه اول و زیرزمین، این بوفه مألوف ما هست ... زیر پا و در زیرزمین هم چند تا سالن بزرگ و کوچک هست که درش تئاتر می‌گذارند و کنفرانس برگزار می‌کنند و هفته‌ای هم یک فیلم نشان می‌دهند ...» (صفحه ۹۵-۹۴).

تحلیل محتوای همین چند جمله در ذهنم یادآور تعدادی از اصول مدیریت کتابخانه‌هاست. نخست اصل «سهولت دسترسی»^۷ است. وجود شعب متعدد در سطح شهر دسترسی به آنها را آسان می‌سازد.

^۶ دوائی، پرویز (۱۳۹۱) درخت ارغوان: نامه‌هایی از پراگ. تهران: جهان کتاب.

^۷ Ease of Access

زمانی هم که به ساختمان وارد می‌شوند، این اصل وجوه دیگری می‌یابد. قفسه‌های باز و آزادی کاربران برای رفت و آمد میان قفسه‌ها بخشی از این دسترسی است. نظام‌های «فهرست‌نویسی و رده‌بندی»^۸ آثار نیز با هدف سازماندهی منابع و ایجاد امکان دستیابی سریع و آسان طراحی شده‌اند.

دومین نکته، تنوع محمل‌های اطلاع‌رسانی است. هر کتابخانه باید علاوه بر کتاب و مجله امکان دسترسی به منابع «چند رسانه‌ای»^۹ را فراهم آورد. الواح فشرده نوری که حاوی موسیقی یا کتاب‌های گویا هستند، از جمله این منابع هستند. حال اگر پیاپی هم در گوشه‌ای از تالار مستقر باشد که کاربران علاقه‌مند بتوانند با استفاده از گوشی و بدون ایجاد مزاحمت برای دیگران، تمرین نوازندگی کنند، که ارزشی افزوده خواهد بود. زیرا کتابخانه فقط جایی برای نگهداری و امانت کتاب نیست، بلکه نهادی اجتماعی است که باید زندگی در آن جریان داشته باشد. بهترین فرصت برای ایجاد این جریان نیز تدارک برنامه‌های جنبی یا جانبی است که سومین وجه این روایت را در بر می‌گیرد. برگزاری تئاتر، همایش و سخنرانی بر رونق آن می‌افزاید. مثلاً می‌توان از نویسندگان آثار جدید یا آثاری که به هر نحو مورد استقبال خوانندگان بوده است، برای سخنرانی دعوت کرد. اگر به هر دلیل امکانش وجود ندارد، منتقدان یا حتی کاربرانی که آنها را خوانده‌اند می‌توانند در این زمینه صحبت کنند. تشکیل «باشگاه‌های کتابخوانی»^{۱۰} نیز از جمله ابتکارهای اثربخش است. این باشگاه‌ها می‌توانند متنوع باشند. مثلاً علاقه‌مندان به شکلی خاصی از آثار - مثل رمان‌های تاریخی - یا طرفداران یک نویسنده یا یک سبک می‌توانند گروه‌های مطالعه تشکیل دهند. قرار هم نیست بحث‌های حرفه‌ای مطرح شود. همین که جمعی فرصتی برای گفتگو داشته باشند، رخداد مبارکی است و زمینه‌ساز ترویج خواندن خواهد شد.

در پایان نویسنده به نکته دیگری اشاره می‌کند که در حرفه کتابداری نقشی کلیدی دارد. او از حس «تعلق به کتابخانه» یاد می‌کند. حسی که باعث می‌شود کاربران، آنجا را مثل خانه دوم خود بدانند: «در ضلع دیگر میدانی که این کتابخانه شهر واقع شده، ساختمان عظیم و مفصل سبک باروک کتابخانه اصلی و عمده پراگ، کتابخانه ملی یا دانشگاهی هست با سالن قرائت خانه فوق‌العاده زیبای فاخری که نفس را بند می‌آورد. ولی کتابخانه شهر انگار با ما مأنوس تر است و یا یک جوری بهش عادت کرده‌ایم که صبح به صبح آدم به خودش تکلیف کند که بلند شود و لباس بپوشد و این راه کوتاه را طی کند و به این میز گوشه پناه ببرد» (صفحه ۹۶-۹۵). نکته اصلی در همین «پناه بردن» نهفته است. یعنی کتابخانه نقش پناهگاهی را برای افرادی ایفا کند که در صدد یادگیری هستند و به فضا و منابع لازم نیاز دارند. شاید به همین دلیل است که کتابخانه عمومی را «دانشگاه مردم» می‌دانند.

بخارا

سال شانزدهم

شماره ۱۰۱

مرداد - شهریور ۱۳۹۳

صفحه ۳۸۶-۳۷۲

⁸ Cataloging and Classification Systems

⁹ Multimedia Resources

¹⁰ Book Clubs

دانشگاهی - که اگر به خوبی اداره شود و به آزادی کاربران در انتخاب منابع احترام بگذارد - می‌تواند سهم خود را در ارتقاء دانش و فرهنگ جامعه به خوبی ایفا کند.

۴. تصویر کتابخانه به قلم مورا کامی

بخارا

سال شانزدهم

شماره ۱۰۱

مرداد - شهریور ۱۳۹۳

صفحه ۳۸۶-۳۷۲

در میان رمان‌هایی که در آنها به کتابخانه اشاره شده است، «کافکا در کرانه» اثر «هاروکی مورا کامی» جایگاه ویژه‌ای دارد. پیش از این در مقاله‌ای نسبتاً مفصل به تبیین این موضوع پرداخته‌ام^{۱۱} و در اینجا به بخشی از آن اشاره می‌کنم. کتابخانه‌ای که مورا کامی از زبان شخصیت اصلی داستان - کافکا تامورا - توصیف می‌کند محلی دسترس‌پذیر، با درهای باز و همگانی است که خدماتش را به رایگان در اختیار همه قرار می‌دهد. کانونی اجتماعی که در آن کاربران آزادی را تجربه می‌کنند و آن را همچون خانه دوم خود می‌دانند و از بودن در آنجا مسرور و شادند: «کتابخانه مثل خانه دوم بود. شاید از آنجایی که در آن زندگی می‌کردم خانه‌ای واقعی‌تر بود. من که هر روز به آنجا می‌رفتم، با همه خانم‌های کتابداری که آنجا کار می‌کردند آشنا شدم. اسمم را می‌دانستند و همیشه می‌گفتند سلام. هر چند من خیلی خجالتی بودم و به ندرت جواب می‌دادم» (صفحه ۵۶).

علاوه بر این چنین کتابخانه‌ای به گونه‌ای طراحی شده که فضایی دلپذیر ایجاد کند و برای کاربران الهام بخش باشد: «کتابخانه خلوت و خالی دم صبح چیزی در خود دارد که واقعاً لبریزم می‌کند. همه کلمات و عقاید امکان‌پذیر آنجاست. به آرامی لمیده. دلم می‌خواهد هر چه بتوانم در حفظ این محیط بکوشم و آن را تمیز و نظیف نگه دارم. گاهی می‌ایستم و به این ردیف‌های خاموش زل می‌زنم، دست پیش می‌برم و زهوار چندتایی را لمس می‌کنم» (ص. ۴۰۹). مورا کامی در جایی دیگری از داستان احساس کاربر خوشبخت یک کتابخانه را اینگونه تشریح می‌کند: «قفسه‌ای کمی دورتر شامل کتاب‌های عمومی علوم انسانی است ... وقتی بازشان می‌کنم، از لای صفحات بیشترشان بوی زمان قدیم می‌تراود - رایحه خاصی از دانش و عواطف که سالیان سال بین دو جلد آرمیده‌اند. پیش از برگرداندن کتاب‌ها به جای خود، آن‌ها را بو می‌کنم و چند برگه ورق می‌زنم. ... چون کتابخانه تازه باز شده، هنوز کسی نیامده و آن تالار باشکوه فقط مال من است. دقیقاً مثل عکسش توی آن مجله است - جادار و راحت با سقف بلند - ... آنجا چنان احساسی به من می‌دهد که انگار به خانه دوستی رفته‌ام. ... این دقیقاً همان جایی است که تمام عمر دنبالش گشته‌ام. مخفیگاهی در کنجی بسیار دنج. همیشه آن را جایی خیالی و سرّی می‌دانستم و باور نمی‌شد که در عالم واقع وجود داشته باشد» (صفحه ۶۲). این تصویرهای خیال‌انگیز در بخش‌های دیگر رمان ادامه دارد: «به قرائت‌خانه بر

^{۱۱} منصوریان، یزدان (۱۳۹۳) زیبا و خیال‌انگیز و واقعی: تصویری از کتابخانه در رمان کافکا در کرانه. جهان

می‌گردم و در کاناپه و در دنیای هزار و یک شب فرو می‌روم. دنیای واقعی مثل شگرد فیلم‌ها آرام آرام محو می‌شود. تک و تنها درون جهان داستانم. احساس دلخواهم در این دنیا» (صفحه ۸۸).

وجود چنین شرایطی در کتابخانه با توصیه‌های حرفه‌ای در این زمینه تناسب دارد. مثلاً در کتاب «شاداب سازی محیط کتابخانه‌های عمومی»^{۱۲} می‌خوانیم: «اولین توصیه ما در مورد چیدمان کتابخانه آن است که قفسه‌های کتاب را بر روی مردم باز کنید و چیزی به نام مخزن و سالن مطالعه جدا از هم در کتابخانه نداشته باشید. بند و بست کردن کتاب‌ها و غریبه فرض کردن مردم، اولین عامل ایجاد حس بی‌نشاطی و ناخوشامدگویی است. یکی کردن فضای مجموعه کتاب‌ها و محل مطالعه، احساس تعلق خاطر نسبت به کتابخانه را در مردم به وجود می‌آورد و یکپارچه شدن فضای کتابخانه آن را به فضای خانه نزدیکتر می‌کند و به شادابی کتابخانه می‌افزاید» (صفحه ۱۴۹).

بخارا

سال شانزدهم

شماره ۱۰۱

مرداد - شهریور ۱۳۹۳

صفحه ۳۷۲-۳۸۶

کاربران در انتخاب منابع مطالعه آزادند و از این آزادی لذت می‌برند و به تدریج به انسان‌های فرهیخته خودآموخته تبدیل می‌شوند: «می‌شود گفت همه جور کتابی می‌خوانم، از تاریخ و علم گرفته تا فرهنگ عامه، اسطوره‌شناسی، جامعه‌شناسی، روانشناسی، و شکسپیر. بجای تند و تند خواندن، بعضی قسمت‌ها را که فکر می‌کنم مهم است دوباره می‌خوانم تا بفهمم و چیز ملموسی دستگیرم شود. انواع دانش نم‌نمک در مغز ته‌نشین می‌شود. تصور می‌کنم اگر هر چه دلم بخواهد اینجا بمانم، چقدر عالی می‌شود. کتاب‌های زیادی در قفسه هست که دوست دارم بخوانم» (ص. ۲۰۴ و ۲۰۵). همه این توصیف‌ها به نوعی بیانگر محیطی است که نویسنده یا از تجربه بودن در کتابخانه‌ای اثربخش و موفق ترسیم می‌کند یا آنچه در روای خود در سر پرورنده است. در هر صورت، کتابخانه‌ای که بتواند چنین احساس شادمانی و تعلق خاطر را در کاربران خود ایجاد کند، بی‌شک موفق و در نوع خود کم‌نظیر است.

۵. کتاب‌های بی‌سرپرست

کتابخانه‌ها - مثل بسیاری از نهادهای فرهنگی دیگر - اگر بخواهند کارآمد و اثربخش اداره شوند - معمولاً پرخرج و کم درآمدند. بخش عمده‌ای از مخارجشان نیز از نگاه اغلب کسانی که نقشی در مدیریت آن ندارند، پنهان است. در نتیجه گاه سخن از کمبود بودجه این مراکز برای ناآشنایان به این عرصه کمی غریب به نظر می‌رسد. اما کسانی که در فعالیت‌های فرهنگی مشارکت دارند، از این گرفتاری باخبرند. از سوی دیگر کتابخانه‌ها - بویژه انواع ملی و عمومی آن - که با بودجه دولتی اداره می‌شوند، برای ارائه خدمات اطلاع‌رسانی رایگان یا ارزان به مردم بنیاد نهاده شدند، و قرار نیست درآمد کسب کنند. در نتیجه مواجهه با کمبود منابع مالی در این مراکز بسیار معمول است. حتی در

^{۱۲} افشار، ابراهیم و فاضلی، نگار (۱۳۹۲) شاداب سازی محیط کتابخانه‌های عمومی. تهران: نهاد کتابخانه‌های

عمومی، اداره پژوهش و نوآوری.

کشورهای توسعه یافته نیز که بودجه‌های کلانی برایشان پیش‌بینی شده، این مسئله وجود دارد. در نتیجه بسیاری از کتابداران ناگزیرند با ابتکارهایی برای تامین منابع مالی خود درصدد جلب حمایت‌های مردمی برآیند. از سوی دیگر، مشارکت مردم در این زمینه به افزایش تعامل میان کتابداران و جامعه استفاده‌کننده منجر می‌شود که دستاورد ارزنده‌ایست.

بخارا

یکی از این ابتکارها در برخی کتابخانه‌های عمومی و ملی دنیا ایجاد برنامه‌ای فرهنگی با عنوان «سرپرستی کتاب»^{۱۳} است. به این معنا که اعضاء علاقه‌مند که توان مالی و تمایل قلبی برای کمک دارند، می‌توانند هزینه نگهداری بخشی از منابع مکتوب را بر عهده گیرند. این مجموعه می‌تواند شامل یک کتاب خطی یا نسخه‌ای قدیمی کتابی چاپی باشد، یا گزیده‌ای از آثار یک نویسنده یا مجموعه‌ای از آثار در حوزه‌ای موضوعی. قدردانی از این عمل نیک اینگونه است که نام فرد نیکوکار را بر پرچسی در گوشه‌ای از اثر یا در فهرست برخط (آنلاین) کتابخانه ثبت می‌کنند. در نتیجه همه کسانی که از آن آثار استفاده کنند، نام حامی مالی را می‌بینند. مگر آنکه فرد نیکوکار ترجیح دهد ناشناس باقی بماند، که در این صورت نامی از او به میان نخواهد آمد.

تنوع این شیوه از کمک نیز جالب است. مثلاً چه بسا یکی از اعضاء هزینه ترمیم و صحافی فقط یک کتاب خطی منحصر به فرد را به عنوان کمک بپردازد. یا هزینه صحافی آثاری از نویسنده محبوبش را تامین کند. شکل دیگر خرید یا ترمیم آثار در یک موضوع است. مثلاً فرد نیکوکاری بخواهد کتابخانه عمومی محل زندگی او کتاب‌های رشته معماری متناسب با نیاز جامعه استفاده‌کنندگان بخرد یا کتابخانه اقدام لازم را برای صحافی کتاب‌های قدیمی خود را این رشته در دستور کار قرار دهد. روش‌های آسانتری هم در این زمینه پیش‌بینی شده است. به این معنا که اعضاء علاقه‌مند که توان مالی برای مشارکت در طرح‌های بزرگ را ندارند، ماهانه یا سالیانه مبلغی - هر چند ناچیز - اهدا کنند تا صرف نگهداری منابع موجود یا خرید منابع تازه شود. به این ترتیب زمینه‌ای برای مشارکت عمومی فراهم می‌شود و هر یک از اعضاء در حد استطاعت خود امکانی برای همکاری و همیاری خواهند داشت. کتابخانه‌های ملی انگلستان^{۱۴}، عمومی لندن^{۱۵} و دانشگاه منچستر^{۱۶} به ترتیب سه نمونه از مراکز ملی، عمومی و دانشگاهی هستند که سالهاست برنامه‌ای با این عنوان اجرا می‌کنند. طبق گزارشهایی که در این زمینه منتشر کرده‌اند تا کنون به موفقیت‌هایی نیز در ارتقاء همکاری اعضا دست یافته‌اند. برخی از آن‌ها نیز ابتکارهای دیگری برای ترغیب کاربران به مشارکت در این طرح داشته‌اند. مثلاً کتابخانه دانشگاه منچستر دانش‌آموختگان خود را تشویق می‌کند با قبول سرپرستی یک کتاب در پایان دوران تحصیل دانش‌آموختگی خود را جشن بگیرند، یا این مشارکت را با نام فرد دیگری و به

¹³ Book Adoption/ Adopt a Book

¹⁴ <http://support.bl.uk/Page/Adopt-a-book>

¹⁵ <http://www.londonlibrary.co.uk/index.php?/adoptabook.html>

¹⁶ <http://www.library.manchester.ac.uk/aboutus/adoptabook/>

سال شانزدهم

شماره ۱۰۱

مرداد - شهریور ۱۳۹۳

صفحه ۳۷۲-۳۸۶

عنوان هدیه به او انجام دهند. همچنین کارکنان دانشگاه در زمان بازنشستگی، برای آنکه نامی از خود به یادگار بگذارند، مبلغی به این کار اختصاص دهند. یا کسانی که می‌خواهند یاد یکی از دوستان و نزدیکان از دست رفته خود را گرامی بدارند، می‌توانند با نام او در این طرح مشارکت کنند.

آنچه در این طرح بیش از کمک مالی کاربران ارزش و اهمیت دارد، تعامل سازنده‌ای است که میان کتابداران و جامعه استفاده‌کننده برقرار می‌شود. همین که اعضاء بدانند که به صرف هزینه‌ای اندک می‌توانند قدمی برای ارتقاء کیفیت خدمات بردارند و سهمی در اداره این نهاد فرهنگی داشته باشند، بسیار ارزشمند و امیدبخش است.

بخارا

سال شانزدهم

شماره ۱۰۱

۶. کتابدار اخراجی

محققانی که درباره تاریخچه کتابخانه‌های عمومی تحقیق می‌کنند، با نام «ادوارد ادواردز»^{۱۷} آشنا هستند. کتابدار مبتکر و اثرگذاری که سهمی اساسی در گسترش این مراکز داشته است. اما شاید کمتر به این نکته توجه می‌شود که ادواردز دو بار به دلیل بی‌نظمی از محل کارش اخراج شد و زمانی که عملاً به کتابداری مشغول بود، حداقل میان همکارانش محبوتی نداشت. به سخنی دیگر، زندگی حرفه‌ای او با پارادوکس جالبی همراه است. به این معنا که از یک سو فردی پیشرو و اثرگذار در حرفه کتابداری محسوب می‌شود و از سوی دیگر در کارش چندان موفق نبوده است. او ایده‌های ارزشمندی در رونق فرهنگ مطالعه داشت، اما فاقد نظم کافی در کار بود، که از قضا یکی از ویژگی‌های ضروری برای کتابداران است. ادواردز نخستین بار در سال ۱۸۵۰ از کتابخانه موزه بریتانیا و هشت سال بعد از کتابخانه عمومی منچستر اخراج شد. گویا در هر دو مورد نیز بی‌نظمی و مشاجراتی که با همکاران منظم و سختگیر خود داشته، زمینه ساز برکناری او بوده است. نکته جالبتر این که او در منچستر از جایی اخراج شد که خود در تاسیس آن نقشی اساسی داشت!

در دائرةالمعارف کتابداری و اطلاع رسانی آمده است که ادواردز در ۱۴ دسامبر ۱۸۱۲ در لندن متولد شد. پدرش بنا بود. مادرش هم از سواد بهره‌مندانی نداشت، اما مشوق فرزندش در مطالعه بود. از سوابق تحصیلی ادواردز اطلاع دقیقی نداریم. فقط می‌دانیم که در چهارده سالگی به مدت هفت سال نزد پدرش به کار بنایی اشتغال داشته و در این مدت با تشویق‌های مادرش مشغول مطالعه بوده است. در نتیجه می‌توان او را فردی خودآموخته دانست. ادواردز در سال ۱۸۳۴ عضو «کتابخانه موزه بریتانیا» شد و این عضویت سرآغاز تحولات مهم زندگی او بود. زیرا از آن پس به مدت شانزده سال زندگی حرفه‌ای او با آنجا پیوند خورد. در سال ۱۸۳۹ در سمت دستیار برای تدوین فهرست جدید به استخدام درآمد و تا ۱۸۵۰ در بخش فهرست‌نویسی مشغول به کار بود.

¹⁷ Edward Edwards

اما آنچه ادواردز را به شهرت رساند تلاش او در نهضت کتابخانه‌های عمومی بود. زیرا پیش از آن کتابخانه‌ها بیشتر در اختیار کلیساها، دربار و مراکز دانشگاهی بود. در نتیجه کتابخانه به شکلی که استفاده از آن برای عموم مردم آزاد باشد رواج چندانی نداشت. او فقدان دسترسی عمومی به اطلاعات را احساس کرد و کوشید با نوشتن مقالات و نامه‌های سرگشاده به مراجع قانونی این مسئله را طرح کند. نتیجه اقدامات ادواردز این شد که در سال ۱۸۴۹ مجلس عوام انگلستان کمیته‌ای برای امکان‌سنجی ایجاد کتابخانه‌های بزرگ عمومی تشکیل دهد. او نیز با سخنرانی‌های خود ضرورت ساخت چنین نهادی و نقش آن را در ارتقاء فرهنگ جامعه تبیین کرد. سرانجام این تلاش به ثمر نشست و در سال ۱۸۵۰ مجلس عوام قانونی تصویب کرد که به موجب آن شوارهای شهر در شهرهای با بیش از ده هزار نفر جمعیت مسئول تجهیز کتابخانه‌ها شدند. اکنون پس از ۱۶۴ سال در انگلستان و بسیاری از کشورهای غربی دیگر همچنان شهرداری مدیریت کتابخانه‌های عمومی را بر عهده دارند. به این ترتیب هزینه کمتری برای امور ستادی در پایتخت صرف می‌شود.

ادواردز پس از اخراج از کتابخانه منچستر به آکسفورد رفت. پس از چند سالی که به نویسندگی و روزنامه‌نگاری اشتغال داشت، شش سال در «کوئینز کالج» و سپس هفت سال در کتابخانه مشهور «بودلیان»^{۱۸} به فهرست‌نویسی مشغول شد. او سرانجام در سال ۱۸۸۶ در فقر و تنگدستی درگذشت. سال‌ها بعد انجمن کتابداران انگلستان مرمت مزار متروک او را بر عهده گرفت. ادواردز در طول زندگی خود آثار متعددی نوشت که از آن جمله می‌توان به کتاب «سرگذشت کتابخانه‌ها»^{۱۹} اشاره کرد. این اثر از دو بخش تشکیل شده است. بخش نخست شامل تاریخ کتابخانه‌ها از دوران باستان تا زمان حیاتش است. او بخش دوم این اثر را با عنوان «تدبیر کتابخانه» نوشته و در آن به بیان اندیشه‌های خود در زمینه مجموعه‌سازی، فهرست‌نویسی، و مدیریت خدمات عمومی پرداخته است. از دیگر آثار او می‌توان به «کتابخانه‌ها و بنیانگذاران آن»^{۲۰} و «کتابخانه‌های آزاد شهر»^{۲۱} اشاره کرد.

۷. اعتماد به آدم‌ها یا ماشین‌ها؟

یکی از اقدامات بسیاری از دانشگاه‌های معتبر دنیا برای پاسداشت منزلت استادان بازنشسته، این است که به آنان امکان می‌دهند تا پس از بازنشستگی همچنان از امکانات و خدمات دانشگاه استفاده کنند. مثلاً اتاق آنان تا مدتها در اختیار فرد دیگری قرار نمی‌گیرد و می‌توانند هر زمان که مایلند از آن استفاده کنند. اکانت ایمیل دانشگاهی آنان به صورت مادام‌العمر فعال می‌ماند و نامشان از فهرست اعضای هیئت علمی در وبسایت دانشگاه حذف نمی‌شود. فقط یادآوری می‌شود که به افتخار

¹⁸ Bodleian Library

¹⁹ Memories of Libraries

²⁰ Libraries and Founders of Libraries

²¹ Free Town Libraries

بخارا

سال شانزدهم

شماره ۱۰۱

مرداد - شهریور ۱۳۹۳

صفحه ۳۷۲-۳۸۶

بازنشستگی نائل آمده‌اند. همچنین، کارت عضویت آنان در کتابخانه دانشگاه پس از بازنشستگی معتبر خواهد ماند و می‌توانند همچون گذشته از خدمات آنجا استفاده کنند.

بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۶ که در دانشگاه شفیلد مشغول تحصیل در دوره دکتری بودم، مدتی نیز برای کسب مهارت‌های عملی رشته‌ام به کار پاره وقت در کتابخانه مرکزی این دانشگاه مشغول شدم. شیوه کار کتابداران نیز به گونه‌ای بود که هر یک از آنان در مدت خدمت خود در بخش‌های مختلف - از جمله مجموعه‌سازی، فهرست‌نویسی، امانت، مرجع و نشریات - حضور داشتند تا در همه قسمت‌ها تجربه کافی کسب کنند. بنابراین، این شانس را داشتم که در آن مدت در بخش‌های مختلف کار کنم.

بخارا

سال شانزدهم

شماره ۱۰۱

مرداد - شهریور ۱۳۹۳

صفحه ۳۸۶-۳۷۲

آشنایی با شیوه مدیریت این مرکز و چگونه تعامل با کاربران از دستاوردهای سودمند آن دوران است. یکی از اصولی که در آنجا به خوبی دیده می‌شد، تلاش برای کسب رضایت مراجعان و تامین نیازهای اطلاعاتی آنان بود. بویژه زمانی که برخی از کاربران به هر دلیل - از جمله مشکلات جسمی یا سالمندی - به کمک بیشتر نیاز داشتند. در چنین مواردی بود که مدیریت بر کمک به کاربران تاکید داشت. استادان بازنشسته نیز از مشتری‌های همیشگی بودند و همواره مورد تکریم و احترام کتابداران قرار داشتند. بویژه علاقه‌مندی اغلب آنان به آثار چاپی دلیل دیگری بر حضور مستمرشان در آنجا بود و بنا به سنت سال‌های پیش از فراگیر شدن اینترنت ترجیح می‌داند بجای جستجو در وب، اطلاعات مورد نیازشان را در میان قفسه‌ها بیابند.

یکی از روزها که نوبت کارم در بخش امانت بود، مدیر بخش اطلاع رسانی همراه آقای مسنی به میز امانت مراجعه کرد و خواست در یافتن کتابی به ایشان کمک کنم. یکی از استادان بازنشسته گروه تاریخ که مدعی بود کتابی را مدتها قبل امانت گرفته و باز گردانده است. اما اکنون که دوباره می‌خواهد آن را امانت بگیرد، دیگر اثری از آن در فهرست منابع نیست. برای حل این معما کافی بود ردهء موضوعی کتاب مورد نظر را در بخش تاریخ بررسی کنیم تا صحت این ادعا معلوم شود. قفسه‌ها به دو بخش منابع جاری و راکد تقسیم می‌شد. رفت و آمد کاربران به بخش جاری آزاد بود، اما مراجعه به مخزن منابع کم مصرف با نظارت کتابداران میسر بود. از آنجا که کتاب مورد نظر ایشان در بخش جاری نبود، ناچار به مخزن قفسه بسته مراجعه کردیم. تقریباً مطمئن بودم وقتی کتابی در فهرست الکترونیکی وجود ندارد، در مجموعه نیست. اما پس از چند دقیقه جستجو در کمال شگفتی کتاب را یافتیم. بعد هم معلوم نشد که چگونه مشخصات این کتاب از فهرست ناپدید شده. بنابراین، مشخصات آن را برای بخش فهرست‌نویسی ارسال کردیم که دوباره به مجموعه اضافه شود. اما آن روز بود که فهمیدم وقتی می‌گویند «همیشه حق با مشتری است» چه معنایی دارد. حتی اگر فهرست الکترونیکی نیز خلاف آن را نشان دهد. بنابراین، اطمینان ما به آدم‌ها باید بیش از اطمینان به ماشین‌ها باشد. تا باد چنین باد!